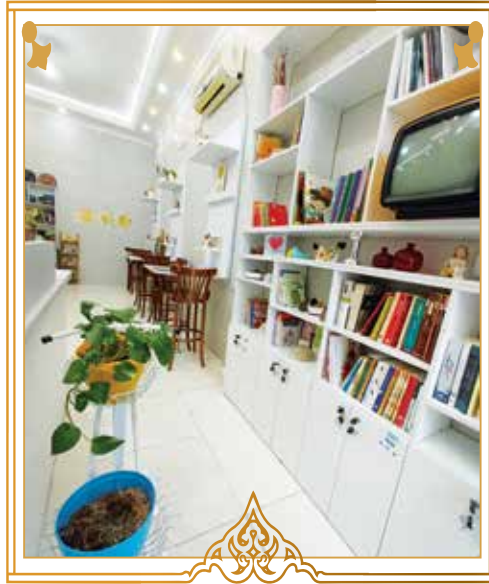


”

دو سه تا کتابخانه
بزرگ در خانه
داشتیم که اگر
می‌خواستیم هم
نمی‌توانستیم
نادیده‌شان
بگیریم، آخر
حجمی که اشغال
کرده بودند قابل
چشم‌پوشی نبود.
حتی بوفه بزرگی
که کاربردش ظرف
و ظروف ویترونی
بود، تبدیل شده
بود به کتابخانه



داشتیم. از صادق هدایت می‌خواندیم، از شریعتی و مطهری هم. از رمان‌های ایرانی تا رمان‌های خارجی. تام سایر، دیوید کاپرفیلد، هملت و رومئو و ژولیت کتاب‌هایی بودند که در ۱۴، ۱۵ سالگی خواندمشان. اگر زندگینامه ویکتور هوگو بود، شرح حال شهدا هم بود. اگر هری پاتر بود، قصه‌های مجید هم بود. اینها شالوده‌ای بود که بنای آینده من بر آن ساخته شد.

تبدیل تهدید به فرصت، همان کلیشه دوست داشتنی

اسفند سال ۱۳۹۸ بود. دانش‌آموزان، دانشجویها، کارمندان، زنان و مردان شاغل، همه آنها که وقتی ازشان می‌پرسی



گویشم دم‌گرفت: فقط یه صفحه، فقط یه صفحه...

وسوسه، کار خودش را کرد. بازش کردم تا فقط صفحه اول را بخوانم. شروع کتاب با زندگینامه ویکتور هوگو بود تا حدود ۲۰۰ صفحه. شاید الان حتی یک کلمه‌اش را یادم نیاید. ولی این صحنه را خوب یادم مانده که تمام بعدازظهر تا تاریکی هوا روی همان بالش دراز کشیده بودم و زندگینامه جذاب ویکتور هوگو را می‌خواندم. اهل خانه بیدار شدند، اطرافم را جنب و جوش جاری زندگی پرکرد، می‌رفتند و می‌آمدند و من همانجا گوشه‌ها غرق کتابم بودم. نمی‌دانم شاید علاقه به خواندن زندگینامه و سرگذشت زندگی افراد - چه واقعی و چه تخیلی - همانجا در وجودم جوانه زد. ۱۲ سالگی سن خوبی بود برای شروع کتاب‌های جدی‌تر و حجیم‌تر.

ویتروین هم برای کتاب

دو سه تا کتابخانه بزرگ در خانه داشتیم که اگر می‌خواستیم هم نمی‌توانستیم نادیده‌شان بگیریم، آخر حجمی که اشغال کرده بودند قابل چشم‌پوشی نبود. حتی بوفه بزرگی که کاربردش ظرف و ظروف ویترونی بود، تبدیل شده بود به کتابخانه. همه جور کتابی در آنجا یافت می‌شد. از تفسیر نمونه و صحیفه نور و اسناد لانه جاسوسی تا دیوان حافظ و مثنوی معنوی و تعدادی رمان و داستان کلاسیک.

اما دسترسی ما محدود به همین کتابخانه‌ها نمی‌شد. اجازه خواندن انواع کتاب را